

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۱  
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۴/۱۰

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود  
سال هشتم، شماره ۳۱، پاییز ۱۳۹۳

## سبک زندگی مدیران زمینه ساز

محمد هادی مفتاح\*

### چکیده

بحث سبک زندگی - که از مباحث نوین مطرح در جامعه ماست - در موضوع این نوشتار، به کار رفته و مورد بررسی قرار گرفته است. این نوشتار با استفاده از روش کتابخانه ای - تحلیلی و با بهره گیری از منابع آیات و روایات، سبک زندگی مدیران زمینه ساز را در دو عرصه سبک زندگی فردی و مدیریتی - حاکمیتی مورد تحلیل قرار داده، عناصری همچون تقوای سیاسی، فروتنی و تواضع، عدم برتری طلبی و همواره در دسترس نیازمندان بودن را از عناصر سبک زندگی فردی مدیران زمینه ساز به شمار آورده است. همچنین تقید نسبت به شایسته سالاری، تصمیم گیری بر اساس مشورت، سعه صدر در برابر اعتراضات اجتماعی، عدم اخلاص در وحدت و انسجام ملی با گفتار یا رفتار و نیز گذشت و عفو نسبت به لغزش های شهروندان را از عناصر سبک زندگی مدیریتی - حاکمیتی دانسته است.

### واژگان کلیدی

سبک زندگی، مدیر زمینه ساز، جامعه منتظر، حکومت اسلامی، مهدویت.

---

\* استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم (m.mofateh@yahoo.com).

سبک زندگی<sup>۱</sup> به معنای شیوه زندگی خاص یک فرد، گروه، یا جامعه است. این اصطلاح - که نخستین بار توسط آلفرد آدلر روان‌شناس اتریشی (۱۸۷۰-۱۹۳۷) استفاده شد - بر مجموعه‌ای از طرز تلقی‌ها، ارزش‌ها، شیوه‌های رفتار، حالت‌ها و سلیقه‌ها اطلاق می‌شود که هر چیزی را دربر می‌گیرد. موسیقی عامه، تلویزیون، و آگهی‌ها، همگی تصویرها و تصویرهایی بالقوه از سبک زندگی فراهم می‌کنند. در بیشتر مواقع مجموعه عناصر سبک زندگی در یک جا جمع می‌شوند و افراد در یک سبک زندگی مشترک می‌گردند. گروه‌های اجتماعی اغلب مالک یک نوع سبک زندگی شده و یک سبک خاص را تشکیل می‌دهند.

درباره موضوع این مقاله - که «سبک زندگی مدیران زمینه‌ساز» است - با توجه به این که مدیریت زمینه‌ساز، در صورت کلان به مدیریت حاکمیتی انصراف پیدا می‌کند، می‌توان از دو سبک زندگی یا دو عرصه سبک زندگی سخن گفت: الف) سبک زندگی فردی؛ ب) سبک زندگی مدیریتی - حکومتی.

### ۱. سبک زندگی فردی مدیران زمینه‌ساز

از مشهورترین عباراتی که به عنوان نظریه‌ای فرهنگی در زبان دانشمندان متداول بوده و فراوان به گوش می‌رسد، جمله معروف «التَّاسُ عَلَى دِينِ مَلُوكِهِمْ» است. این عبارت بر خلاف تصور اکثر به کاربرندگان آن، بخشی از یک روایت و سخن معصومین نیست، بلکه تنها مثلی است که شهرت تاریخی فراوانی به دست آورده است.<sup>۲</sup> آن چه از کلام معصومین علیهم‌السلام در زمینه تأثیرپذیری فرهنگ جامعه از عملکرد حاکمان قابل دستیابی و دارای مضمونی مشابه با آن عبارت مشهور است، روایت علی علیه‌السلام است که فرمود:

التَّاسُ بِأَمْرَائِهِمْ أَشْبَهُ مَنَّهُمْ بِأَبَائِهِمْ؛<sup>۳</sup> (حرانی، ۱۴۰۴: ۲۰۸)

#### 1. Life Style

۲. تنها در کتاب *کشف الغمّه* این عبارت به حدیث نسبت داده شده است که آن هم بدون انتساب به معصومی مشخص و بدون ارائه سندی معین است، بلکه علی بن عیسی اربلی صاحب کتاب می‌گوید: «... و الناس علی دین ملوکهم كما ورد فی الحدیث و المثل». (اربلی، ۱۳۸۱: ج ۲، ۲۱)

۳. اگرچه تمامی شواهد و قرائن حاکی از انتساب این روایت به امیرالمؤمنین است، لکن در خود نقل *تحف العقول* و نقلی که مجلسی در *بحارالانوار* از آن می‌آورد (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۷۵، ۴۶) انتساب آشکاری به هیچ یک از معصومین به چشم نمی‌خورد. مشکل دوم نیز نقل بدون سند است که هیچ سندی از سوی ابن شعبه حرانی برای این حدیث و سایر احادیث کتاب بیان نشده است.

شباهت مردم به حاکمان سرزمینشان بیش از شباهت آنان به پدرانشان است.

این روایت و آن عبارت بیان‌گر آن است که اخلاق، اعتقاد و عمل حاکمان بر اخلاق، اعتقاد، و عمل شهروندان تأثیری مستقیم و انکارناپذیر دارد.

از این رو آن‌گاه که به تبیین سبک زندگی فردی مدیران زمینه‌ساز می‌پردازیم، مهم‌ترین مؤلفه آن همانا تأثیری است که در سبک زندگی شهروندان جامعه منتظر ظهور باقی می‌گذارد. باید دید منتظران ظهور در منابع روایی ما دارای چه ویژگی‌هایی دانسته شده‌اند و متناسب با آن و با توجه به این تأثیر قهری، مدیران زمینه‌ساز ظهور منجی موعود باید دارای چه ویژگی‌هایی در سبک زندگی خود باشند؟

امام صادق علیه السلام در خبرابی بصیر، پس از تأکیدى که بر اصل انتظار امام قائم کرده و آن را در عداد شهادتین می‌شمارند، درباره سبک زندگی و روش زیست منتظران این چنین می‌فرماید:

أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَا لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِهِ؟ فَقُلْتُ: بَلَى. فَقَالَ: شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَالْإِقْرَارُ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ وَالْوَلَايَةَ لَنَا وَالْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِنَا (يَعْنِي الْأُمَّةَ خَاصَّةً) وَالتَّسْلِيمَ لَهُمْ وَالْوَرَعَ وَالْإِجْتِهَادَ وَالطَّمَأْنِينَةَ وَالْإِنْتِظَارَ لِلْقَائِمِ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لَنَا دَوْلَةً يَجِيءُ اللَّهُ بِهَا إِذَا شَاءَ. ثُمَّ قَالَ: مَنْ سُرَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَنْتَظِرْ وَلْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَتَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَهُوَ مُنْتَظَرٌ، فَإِنْ مَاتَ وَقَامَ الْقَائِمُ بَعْدَهُ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أُجْرِ مَنْ أَدْرَكَهُ، فَجِدُّوا وَانْتَظِرُوا هَنِيئًا لَكُمْ آتِيهَا الْعِصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ؛

(نعمانی، ۳۹۷: ۲۰۰)

آیا شما را از چیزی آگاه نکنم که خداوند بدون آن هیچ عملی را از بندگان نمی‌پذیرد؟ عرض کردم: آری. فرمود: گواهی دادن بر این که هیچ معبودی جز خدا نیست و این که محمد صلی الله علیه و آله بنده [و فرستاده] اوست، و اقرار به هر آن چه خداوند امر فرموده، و ولایت برای ما و بیزاری از دشمنان ما (یعنی ما امامان به خصوص) و تسلیم شدن به آنان، و پرهیزگاری و کوشش و خویشتن‌داری، و چشم به راه قائم علیه السلام بودن. سپس فرمود: همانا ما را دولتی است که هرگاه خداوند بخواهد آن را بر سرکار می‌آورد. سپس فرمود: هر کس که بودن در شمار یاران قائم شادمانش سازد باید به انتظار باشد و با حال انتظار به پرهیزگاری و خلق نیکو رفتار کند و اوست منتظر. پس اگر اجلش برسد و امام قائم علیه السلام پس از درگذشت او قیام کند، بهره او از پاداش کسی است که آن حضرت را دریافته باشد، پس بکوشید و منتظر باشید؛ گوارا باد شما را ای جماعتی که مشمول رحمت خدا هستید!

بر اساس این سخن امام، زندگانی یاوران امام عصر علیه السلام و منتظران حقیقی، بر دو محور «ورع و تقوا» و «محاسن اخلاقی» شکل می‌گیرد و طبعاً به طریق اولی مدیر جامعه منتظر باید

آراسته به این دو وصف باشد.

### الف) ورع و تقوای مدیر جامعه

ناگفته پیداست تقوای مدیر جامعه جلوه‌هایی فراتر از تقوای فردی شهروندان عادی پیدا می‌کند و این مهم مورد تأکید امیرمؤمنان در عهدنامه مالک اشتر نیز آمده است، آن چنان که نامه را با این سخن آغاز می‌کند:

أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَإِيَّارِ طَاعَتِهِ وَاتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ مِنْ فَرَائِضِهِ وَسُنَنِهِ؛ (شریف رضی،  
۴۲۷:۱۴۰۷)

او را فرمان می‌دهد به ترس از خدا و مقدم داشتن طاعت خدا بر دیگر کارها، و پیروی آن چه در کتاب خود فرمود، از واجبات و سنت‌ها.

اما تقوای مدیر جامعه در چه عرصه‌ای جلوه می‌کند؟

می‌دانیم یکی از آفات قدرت، زیاده‌طلبی قدرتمندان و اکتفا نکردن آنان به اختیارات قانونی و به رسمیت شناخته شده‌ی ایشان است. این امر در خوی و خصلت ذات مردانه ریشه دارد. مشهور است و نیز در تجربه‌های خانوادگی ملموس است که دختران (علی‌الأغلب، نه علی‌العموم) از بهره‌ی هوشی بیشتری نسبت به پسران برخوردارند و بسیار زودتر و در سنین پایین‌تر از پسران به محرک‌های حسی پاسخ می‌دهند. آن‌گاه این سؤال مطرح می‌شود که چرا تاریخ را مردان ساخته‌اند؟ چرا در تحولات اجتماعی در طول تاریخ و عرض جغرافیا و در فرهنگ‌های جوامع گوناگون، کمتر نامی از یک زن به چشم می‌خورد؟ ظاهراً راز این امر به گرایش‌های ذاتی مردان و زنان بازمی‌گردد. خصلت ذاتی زنان «متابعت و پیروی» است، به خلاف خوی ذاتی مردان که «تجاوز و حدشکنی» است. این تفاوت گرایش‌ها، طبعاً آثار خود را در رفتار زنان و مردان نمایان می‌سازد.<sup>۱</sup> کمتر زنی در عرصه‌ی اجتماع پیدا می‌شود که به دنبال نقش‌آفرینی و ایجاد تغییر و تحول باشد و حرکتی را آغاز کند، برخلاف مردان که غالباً گردن نهادن به وضعیتی موجود برای شان دشوار و تحول‌آفرینی ابده‌ی همیشگی آنان است. البته پیشرفت‌های اقتصادی، علمی، نظامی و ... و همچنین جنگ و ستیزهای کشورهای مجاور یا دور از هم نیز همگی در همین خصلت ذاتی ریشه دارد و شاید این‌که مردان بیش از زنان مرتکب محرمات الهی شده و از حدود و احکام دینی پا را فراتر می‌نهند به همین خوی

۱. چنان‌چه یک مسئله ریاضی دارای راه حل معینی باشد، دختران به دنبال همان راه حل هستند و همان راه را در پیش می‌گیرند، ولی پسران سعی می‌کنند مسئله را از راه جدیدی حل کنند و اگر یکصد راه حل شناخته شده برای مسئله وجود داشته باشد، پسران به دنبال یافتن راه حل یکصد و یکم می‌گردند.

حدشکن و مهارناپذیر آنان بازگردد.

آن‌گاه که مردی با این گرایش ذاتی به قدرت و توان حکومت بر دیگران دست می‌یابد، طبع سرکش، حدشکن و مهارناپذیر او به دنبال زیادت‌طلبی و اکتفانکردن به حدود قدرت به رسمیت شناخته شده است. از همین روست که کمتر جامعه‌ای را می‌بینیم که میان ارباب قدرت (قوای سه‌گانه، سازمان‌ها، وزارت‌خانه‌ها و ارگان‌های رسمی و غیررسمی) نزاع و درگیری دوستانه یا خصمانه درنگرفته باشد. ازهم پاشیدگی بسیاری از نهضت‌ها، رژیم‌ها و حکومت‌ها ریشه در همین نزاع‌ها و درگیری‌های برخاسته از افزون‌طلبی قدرتمندان دارد.<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین مجموعه سفارش‌ها و دستورهای اخلاقی خود به مالک اشتر را با توصیه به تقوا و پیروی از اوامر و نواهی الهی آغاز می‌کند. باید در این عهدنامه، همه چیز را از منظر سیاسی و حکومتی نظاره کرد. معلوم است که این نوشته، اندرزنامه‌ای نیست که کسی برای دوستش نوشته باشد؛ بلکه بخشنامه‌ای است از جانب حاکم خطاب به والی که دربردارنده نکات لازم الزامی از سوی او برای صیانت از قدرت منطقه‌ای و حاکمیت مرکزی است. باید توصیه‌ها و سفارشات اخلاقی این نامه را از باب اخلاق قدرت و زمام‌داری دانست که ارائه یک حکومت آرمانی و ماندگار بسته به رعایت آن است، نه مجرد اخلاق فردی غیرمرتبط به حیث ولایت والی. حال این تقوا - که اولین توصیه اخلاقی امیرمؤمنان علیه السلام است - را چگونه بفهمیم؟ «تقوای فردی» متشکل از دو جزء است: عمل به تکالیف و انجام واجبات، پرهیز از نواهی و ترک محرّمات. این پرهیز و ترک، در حقیقت به معنای التزام فرد دین‌دار به حدود و مرزهایی است که از جانب شارع و قانون‌گذار شریعت برای اعمال اختیاری او معین شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام محرّمات و معاصی را «قرّوق گاه خداوند» می‌نامد که نباید به آن نزدیک شد؛ چرا که نزدیک شدن به آن موجب مرزشکنی و وقوع در آن می‌شود (صدوق، ۱۴۱۳: ج ۴، ۷۵).<sup>۲</sup>

بر اساس همین تعریف و به همین سیاق می‌توان «تقوای سیاسی» را تعریف کرده و آن را متشکل از دو جزء دانست: عمل به وظایف مقرّره، پرهیز از اعمال خارج از حدود اختیارات (التزام به اختیارات قانونی).<sup>۳</sup>

۱. ظاهراً آغاز با یکی از نقطه عطف‌های اختلافات میان دکتر محمد مصدّق با آیت‌الله کاشانی نیز افزون‌طلبی دکتر مصدّق نسبت به اختیارات قانونی‌اش بوده است، اگرچه قضاوت درباره وقایع تاریخی مطلب ساده‌ای نیست و احاطه فراوانی بر جزئیات مسائل می‌طلبد.

۲. الْمَعَاصِي جَمِي اللهُ عَزَّوَجَلَّ فَمَنْ يَزْتَعِجْ خَوْلَهَا يُوشِكُ أَنْ يَدْخُلَهَا.

۳. مُنْتَسِكِيو تقوای سیاسی را به میهن‌پرستی و حبّ مساوات معنا می‌کند. (منتسکیو، ۱۳۵۵: ۵۰)

این التزام به اختیارات قانونی، آن‌گاه فضیلت شمرده می‌شود که شخص بتواند فراقانونی عمل کند و چنین نکند! وگرنه برای کسی که اساساً توان اقداماتی بیش از اختیارات را ندارد یا چون می‌داند اگر پایش را از محدوده قانون فراتر گذاشت با پی‌گیری‌ها و عقوبت‌های مسئولان بالاتر از خود مواجه خواهد شد جرأت آن را ندارد، التزام به حدود قانونی اختیارات هیچ‌گونه فضیلتی شمرده نشده و نمی‌توان چنین فردی را دارای تقوای سیاسی دانست. از این‌رو امر به رعایت تقوای سیاسی خطاب به چنین کسی لغو و عبث است. این امر دقیقاً مشابه همان است که فرد محبوس در یک خانه، جبراً نه مرتکب سرقت، جنایت، غیبت و دروغ می‌شود و نه به کسی ظمی می‌کند. چنین فردی را نمی‌توان دارای تقوای فردی به شمار آورد و امر به رعایت تقوای خطاب به او لغو و عبث خواهد بود.<sup>۱</sup>

بنا بر آن چه گفته شد، این امر به رعایت تقوای سیاسی، زمام‌دار و والی مقتدر را - که قدرت بر قانون شکنی و اقدام فراقانونی دارد - مخاطب خود قرار داده و او را به رعایت حدود قانونی فرامی‌خواند. با رعایت این مسئله است که باب همه‌گونه انحصارطلبی و ایجاد سدّ بر روی راه‌های قانونی قدرت‌یابی رقیبان بسته خواهد شد. قدرت بر قانون شکنی، گاه زاییده شخصیت حقیقی فرد است و گاه مولود جایگاه حقوقی او. به دیگر سخن، گاهی از اوقات فردی از چنان شخصیت تأثیرگذاری برخوردار است که به او امکان هرگونه عمل فراقانونی را می‌دهد و کسی را یارای ایستادگی در برابر او نیست و در برخی از اوقات جایگاه حقوقی او این امکان را به او می‌دهد که قوانین را زیر پا نهد و کسی توان مقابله و بازداشتن از اقدامات غیرقانونی او را در خود نمی‌بیند. این دو دسته از افراد جامعه هستند که چنانچه قانون شکنی کنند، راه فلاح و صلاح جامعه را - که در محترم شمردن قوانین از سوی تمامی شهروندان است - منحرف کرده و به بیراهه می‌کشانند و اگر تقوای سیاسی را معمول داشته و از انحصارطلبی‌ها و اقدامات غیرقانونی پرهیزکنند، جامعه روی فلاح و صلاح را خواهد دید.<sup>۲</sup>

با دقت در عبارات عهدنامه حضرت امیر به مالک، اهمیت این نکته اخلاق فردی مدیر جامعه آشکار می‌شود. آن حضرت گویا برای اهتمام به تقوای سیاسی تأکید بیشتری را لازم

۱. مطابق نظر فقها و اصولیان، قدرت شرط عام تکلیف است و اساساً به کسی که قدرت بر انجام کاری ندارد امر و نهی صحیح نیست. البته امام خمینی علیه السلام بنا بر مبنای خود (خطابات قانونیه) قدرت را شرط تکلیف نمی‌داند، بلکه اوامر و نواهی شرعی را به نحو قانونی خطاب به همه مردم دانسته و قدرت نداشتن بر انجام را به عنوان مانع و رافع تکلیف به شمار می‌آورد.

۲. بنا بر نظریه «ولایت مطلقه فقیه» اساساً جایگاه قانونی ولی فقیه جایگاهی فراقانونی است. بر اساس این نظریه، دیگر چنین بحثی درباره ولی فقیه مطرح نخواهد بود و غیر او را دربر خواهد گرفت.

می‌داند و اکتفا به مطالب پیش گفته را ناصواب می‌شمارد. به همین علت است که پس از چند سطر مجدداً به این مسئله رجوع کرده و می‌فرماید:

فَأَمَلِكْ هَوَاكَ وَشُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ  
أَوْ كَرِهَتْ؛ (شریف رضی، ۱۴۰۷: ۴۲۶)

و هوای خویش را در اختیارگیر و بر نفس خود بخیل باش و زمام آن را در آن چه برای تو روا نیست رها مگردان که بخل ورزیدن بر نفس، داد آن را دادن است در آن چه دوست دارد، یا ناخوش می‌انگارد.

در این فقره نیز «در اختیار گرفتن هواهای نفسانی» و «رها نکردن تمایلات نفسانی در حوزه‌ای که برای او روا نیست» را باید بنابر تناسب حکم و موضوع درک کرد. با توجه به آن چه گفته شد دستور اخلاقی امام المتقین علیهم‌السلام در این فقره نیز همانا رعایت تقوای سیاسی و التزام به اختیارات قانونی و عدم افزون طلبی و زیاده خواهی و انحصارجویی است.

#### ب) محاسن اخلاقی مدیر جامعه

محاسن اخلاقی بسیاری برای مدیران جامعه در کلام الهی و سخنان معصومین قابل احصا و ذکر است که به مقتضای مجال مقال، به ذکر و شرح پاره‌ای از اهم آن‌ها اکتفا می‌شود.

#### یکم. فروتنی، تواضع و ولایت‌نعمت دانستن شهروندان

قرآن کریم، به پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در قامت مدیر جامعه، درباره شیوه تعامل با شهروندان دستور می‌دهد:

﴿وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ (شعراء: ۲۱۵)

و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده‌اند، بال خود را فروگستر.

تواضع و فروتنی مدیر جامعه در برابر شهروندان، امری است که موجب علاقه قلبی افراد جامعه نسبت به مدیر و همچنین اساس حکومت می‌شود. البته این از جمله مسائلی است که مورد توجه زمام‌داران امروزی جوامع مختلف قرار گرفته و در آثار فلاسفه سیاسی دنیا نمود پیدا کرده است. اما آن چه می‌تواند فارق میان انواع فروتنی‌های حاکمان محسوب شود، همانا پذیرش این تواضع از سوی مردم تحت حاکمیت است. چه بسیارند زمام‌دارانی که بارها و بارها اظهار فروتنی و تواضع در برابر مردم جامعه کرده و با کلماتی آکنده از محبت با آنان سخن می‌گویند، اما این اظهار تواضع آنان نه تنها در دل رعایا نمی‌نشیند، بلکه آن‌ها این مسئله را به عنوان شیوه و روشی برای تحمیق خود تلقی می‌کنند و چه بسا که تواضع و فروتنی حاکم در

دل رعایا جای گیر می شود، اگرچه حتی کمتر آن را به زبان آورد. این تفاوت در قضاوت مردم جامعه گنره و گزاف نیست، بلکه ریشه در نگرش حاکم به رعایای خویش دارد که به نحو ناخودآگاه در مقبول افتادن یا نیفتادن اظهار فروتنی او توسط رعایا تأثیر می گذارد. زمام داری که معتقد است «آدمیان آفریدگانی هستند ناسپاس و زبان باز و فریبکار و ترسو و سودجو، و تا زمانی سرسپرده شما نیستند که سودی از شما به ایشان برسد» (ماکیاولی، ۱۳۶۶: ۸۳)، طبیعی است که این اعتقاد در تمامی گفتار و کردار او نمودی نهفته پیدا کند و هیچ گاه نتواند قلوب مردم را با خود همراه نماید؛ به خلاف آن کس که «همه مردم را بهتر از خود می شمارد و خود را از تمامی انسان ها فروتر می بیند» (کلینی، ۱۳۶۵: ج ۱، ۱۷) که فروتنی چنین حاکمی ریشه در باوری قلبی داشته و طبعاً در دل رعایا قرار می گیرد و چه مایه تفاوت است میان تأثیر کردار و گفتار آن که معتقد است «مردم، دل سپردگان احسان و محبت اند» (همو: ۵۰)، با آن که مردم را افرادی سراسر زبان باز، فریبکار و سودجو می شمارد. این باور، اگرچه هیچ گاه بر زبان آورده نشود، آن سان کلام و عمل صاحب خود را رنگ آمیزی می کند که دل های مردم آن را درمی یابد و این چنین است که قرآن کریم ریشه محبوبیت اجتماعی انسان ها را در باورهای آنان و عمل به آن باورها نشان می دهد.<sup>۱</sup>

دستوری که خدای سبحان در آیه مورد بحث ما به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دهد آن است که در برابر رعایای تحت حاکمیت خویش «خفص جناح» نماید. این تعبیر، کنایه زیبایی از تواضع و محبت و ملاحظت است؛ همان گونه که پرنده گان به هنگامی که می خواهند نسبت به جوجه های خود اظهار محبت کنند، آن ها را زیر بال و پر خود می گیرند و هیجان انگیزترین صحنه عاطفی را مجسم می سازند، آن ها را در مقابل حوادث و دشمنان حفظ می کنند و از پراکندگی نگه می دارند! در حقیقت این تعبیر کنایی فشرده کوتاه، مطالب فراوانی را در خود نهفته دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۱۱، ۱۳۲).

امر به خفص جناح تنها در دو مورد در قرآن کریم آمده است؛ یک بار این فرمان خطاب به فرزند نسبت به پدر و مادر صادر شده است<sup>۲</sup> و بار دیگر خطاب به مدیر جامعه نسبت به شهروندان و پیروان او.<sup>۳</sup> تشابه کاربرد این دستور در این دو مورد بیان گر تشابه نسبت زمام دار

۱. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا». (مریم: ۹۶)

۲. «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا». (اسراء: ۲۴)

۳. «لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ» (حجر: ۸۸)؛ «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (شعراء: ۲۱۵).



به رعایا، با نسبت فرزند به والدین است؛ همچنان که فرزند، وام‌دار والدین بوده و آنان را ولی نعمت خویش می‌داند، والی و حاکم نیز وام‌دار رعایای خویش است و باید به ولی نعمت بودن آنان اعتراف قلبی داشته باشد.<sup>۱</sup> اگر چنین شد و رهبر جامعه این چنین اقراری را در دل و جان خویش داشت، دیگر تمامی کردار و گفتار او، نحوه امر و نهی او با مردم، شیوه مخاطبه و گفت‌وگوی او و... همانند کردار و گفتار، امر و نهی و گفت‌وگوی فرزندی دل‌سوز با والدین خویش شده، رنگ و بوی محبت و عاطفه می‌یابد و برای به دل نشستن نیاز به هیچ ضمیمه‌ای ندارد. در چنین وضعیتی است که حاکم تلاش خواهد کرد به بهترین وجه در خدمت‌گذاری برای رعایا روزگار بگذراند و کمترین متنی را برای این خدمت‌گذاری برایشان ابراز نکند.

آن چه در سرتاسر نامه ارجمند امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر و در حقیقت خطاب به تمامی والیان دین مدار، بسیار به چشم می‌خورد، توصیه‌های آن حضرت نسبت به رعایت هر آن چه خیر و صلاح، رفاه و راحتی و عزت و حرمت رعایا به آن بستگی دارد است. در نگاهی گذرا به این منشور حاکمیت اسلامی، حقوق مردم، جلب رضایت مردم، رعایت عدالت و عدم تبعیض در میان مردم و... بیش از همه جلوه‌گر است. امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیه‌ای مهم و ریشه‌ای به مدیر جامعه می‌فرماید:

أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمُحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا صَارِيًّا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ؛ (شریف رضی، ۱۴۰۷: ۴۲۶)

مهربانی به رعیت و دوست داشتن آن‌ها و لطف در حق آنان را شعار دل خود ساز و همچون حیوانی درنده مباش که خوردنشان را غنیمت شماری.

این نکته اخلاقی ناظر به جایگاه مردم در دید و عمل حاکم اسلامی در کلام حضرت امیر علیه السلام همانا محبت و مهربانی، شفقت و دل‌سوزی و تواضع و فروتنی در برخورد با رعایاست. تعبیر آن حضرت در این باره بسیار قابل تأمل است. ایشان نمی‌فرماید به مردم محبت کن یا با آنان از سر مهر برخورد نما؛ بلکه می‌گوید: باید قلب تو مالا مال از مهر و محبت مردم باشد. ناگفته پیداست قلوب مردم به نیکویی، صداقت یا بی‌صداقتی مخاطب را درمی‌یابد. این که می‌بینیم مهرورزی و اظهار محبت بسیاری از افراد بر دل مخاطبان نمی‌نشیند و آنان را دل‌گرم نمی‌سازد، ریشه در «مهرورزی و اظهار محبت بی‌ریشه» دارد. چه بسیار انسان‌ها که تندی و پرخاش آنان

۱. از امام خمینی رحمته الله چنین تعبیری را بسیار شنیده و به یاد داریم.

در دل مخاطب می‌نشیند؛ زیرا برخاسته از «محبت ریشه دار» است. پرخاش مادر برای فرزند، خوش‌تر از لبخند نامادری است. آن چه امیرالمؤمنین علیه السلام از مدیر جامعه دینی می‌خواهد، همانا «محبت و مهرورزی ریشه دار» است که حتی تندی‌ها و پرخاش‌های بجا و مناسب را نیز برای مردم خوشایند و پذیرفتنی می‌کند.

### دوم. عدم برتری طلبی و برتری خود نسبت به فرودستان

از آفات قدرت آن است که شخص قدرتمند نسبت به سایر مردم به چشم افراد دون پایه‌ای می‌نگرد که باید در همه امور از او کسب اجازه کنند و در همه چیز مطیع خواسته‌های به حق یا ناحق او باشند. تقریباً در تمامی جوامع این چنین است که پس از رسیدن به مقام و جایگاه حکومتی، همان کسی که تا دیروز خود را فروتر از کثیری از مردم عادی می‌دید، از فردا - بلکه گاه از همین امروز - خود را فراتر از همه مردم عادی دانسته، در آنان به چشم حقارت و کوچکی می‌نگرد. مصیبت بارترا آن که در بسیاری مواقع، خود شخص قدرتمند متوجه این تغییر حالت روحی خود نمی‌شود؛ او حقیقتاً پذیرش حکومت و قدرت از سوی خود را موهبتی الهی برای مردم می‌پندارد و بابت تصدی مقام و موقعیت حکومتی بر آنان منت می‌گذارد.

از آثار این خود برتری‌بینی آن است که ارباب قدرت در استفاده بیشتر از امکانات مشترک جامعه، خود را برحق می‌شمارند و بدون کمترین دغدغه و نگرانی روحی بر بیت‌المال و منابع طبیعی چنگ اندازی کرده، خود و دوستان و مرتبطان با ایشان به بهره‌برداری غیرقانونی از آن‌ها می‌پردازند. مهم آن است که در این چنین استفاده و بهره‌برداری نیز هیچ‌گونه احساس زیاده‌طلبی و افزون‌خواهی نسبت به حق واقعی خویش نمی‌کنند، بلکه باور دارند که این‌گونه رفتار کردن مطابق حق و عدل است.

با توجه به این آفت همه‌گیر است که امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه کلام و در دومین نکته مرتبط با حقوق شهروندان و جایگاه مردم در منظر زمام‌دار، به مالک اشتر و تمامی مدیران مطلوب جامعه می‌فرماید:

فَأَيُّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَحَقُّ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا تَطْيِرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ؛ (همو: ۴۲۷)

رعیت دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تو و دسته دیگر در آفرینش با تو همانند هستند.

علی بن ابی طالب علیه السلام در این سخن نورانی خویش، تذکر می‌دهد که نباید والی و زمام‌دار هیچ‌گاه خود را نسبت به هیچ‌یک از رعایا برتر بداند؛ اگر آن رعیت مسلمان است که از باب «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات: ۱۰) برادر حاکم به شمار می‌آید و اگر غیرمسلمان است از باب

انسان بودن با حاکم «هم‌نوع» است. بنابراین حاکم با همهٔ رعایا دارای حقوق اجتماعی یکسان بوده و نباید هیچ‌گونه برتری‌بینی و برتری طلبی روا بدارد.

### سوم. همنشینی با مردم، دوری نکردن از دیگران، و همواره در دسترس نیازمندان بودن

«حاجب» داشتن و از ورای پرده‌های رسانه‌های گروهی با مردم جامعه سخن گفتن، از شیوه‌هایی است که توسط قدرتمندان جوامع مختلف به کار گرفته می‌شود تا بر اِثمت و عظمت صاحب قدرت افزوده گردد. بسیاری از مواقع والی و زمام‌دار راضی می‌شود که اوقات خود را به بطالت بگذراند، اما زمانی را برای مراجعه به خود در اختیار حاجت‌مندان قرار ندهد. هدف این زمام‌داران آن است که تصوّر «فوق دسترس بودن» آنان دستخوش تردید مردم عادی نشود تا همچنان در قوّهٔ خیال آنان باقی بمانند و تا افراد جامعه ایشان را «فردی چون خود» به شمار نیاورند.

از رسوم نهادینه شده و همه‌گیر - عمدتاً در فرهنگ‌های شرقی که با نظام‌های سلطنتی خو گرفته‌اند - آن است که شخص عادی خود را هم‌ارزش با فرد صاحب قدرت نمی‌بیند. از مظاهر این فرهنگ نیز آن است که مراجعه‌کنندگان به ارباب قدرت، در نامه‌نگاری‌ها از ضمائر غایب استفاده می‌کنند! این‌گونه نامه‌نگاری معلول آن است که شخص متقاضی خود را هم‌شأن مخاطب ندانسته و به طور مستقیم، خویش را مخاطب او قرار نمی‌دهد. حتی دیدن از راه دور مقامات و مدیران جامعه برای اهالی یک کشور آن‌چنان دور از انتظار است که در تاریخ ثبت شده و رعایا آن را با شوق و شغف برای دیگران حکایت می‌کنند. بیت زیر، مصداق از همین دسترسی نداشتن مردم عادی به صاحبان قدرت است:

روزی گذشت پادشاهی از گذرگهی فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست  
(اعتصامی، ۱۳۳۳: ۷۹)

اما در اخلاق رسول اکرم ﷺ «در دسترس مردم عادی قرار داشتن» یک اصل است. مراجعانی که به مدینه النبی قدم می‌گذاشتند، می‌دانستند که در چه زمان و مکانی می‌توانند رهبر امت اسلام را ملاقات کرده، خواسته‌ها و تقاضاهای خود را مستقیماً با خود آن حضرت در میان گذارند. قبایل مختلف همچون قبیله بنی‌سعد بن بکر که مردی را به نام ضمام بن ثعلبه به عنوان نمایندگی به نزد رسول خدا ﷺ فرستادند (ابن هشام، بی‌تا: ج ۴، ۲۲۰) و نمایندگان بنی‌حنیفه که مسیلمه کذاب نیز در میان آنان بود (ابن سعد، ۱۴۱۰: ج ۱، ۲۴۰) بدون هیچ هماهنگی و اطلاع قبلی و حتی بدون آن که چهرهٔ پیامبر را بشناسند، به حضور ایشان رسیده و به گفت‌وگو می‌پرداختند. رعایا نیز به آسانی و بدون هیچ‌گونه نگرانی و دغدغه، عرض حال به

محضر ایشان برده و خصوصی ترین مشکلات خویش را با آن حضرت به مشورت می نشستند. عدی بن حاتم از ماجرای سخن می گوید که در اولین برخورد خود با رسول الله ﷺ شاهد آن بوده است:

رسول خدا ﷺ مرا که شناخت از جا برخاست و مرا به سوی خانه خود برد و همچنان که در راه می رفتیم پیروزی سرراه او آمد و او را نگه داشت. به خدا سوگند آن حضرت را دیدم که زمانی دراز در آن جا ایستاد و درباره کار آن پیروز با او صحبت کرد. (ابن هشام، بی تا: ج ۲، ۵۸۰)

به طور طبیعی تراکم کارها، کثرت جلسات تصمیم گیری های کشوری و... سبب می شود مدیران فرصت کافی برای همنشینی و برخورد مستقیم با مردم عادی را نداشته باشند و هرچه سطح مدیریت مدیران بالاتر باشد، این دوری قهری بیشتر می شود. البته چنان چه مردم احساس کنند این فاصله و عدم دسترسی به مقامات امری ناخواسته بوده و برخاسته از نخوت، غرور، بی اعتنایی و خودبرتربینی آنان نیست، در اعتماد و علاقه شان به مقامات کشور رخنه ایجاد نمی شود؛ اما اگر چنین احساسی را نداشته و قرائنی بر خلاف آن بیابند، اساس اعتماد متقابل میان رهبران و رعایا متزلزل می شود. فاجعه و خطر اصلی این نیست؛ بلکه تهدید مهمی که این جدایی حاکم و محکوم برای بنیان حاکمیت در پی دارد، بسیار اساسی تر است. آن چه امیرالمؤمنین در بخشی از عهدنامه مالک به آن اشاره می کند، از نگران کننده ترین آفاتی است که می تواند اساس دولت را بر باد دهد و آن، بی اطلاعی حاکم از وضع جامعه است. حضرت امیرالمؤمنین می فرماید:

لَا تُطَوِّلَنَّ اخْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّ اخْتِجَابَ الْوَلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الصِّيقِ وَقَلَّةٌ عِلْمٌ بِالْأُمُورِ؛ (شریف رضی، ۱۴۰۷: ۴۴۱)

هیچ گاه خود را در زمانی طولانی از رعیت پنهان مدار؛ چرا که دور بودن زمام داران از چشم رعایا خود موجب نوعی محدودیت و بی اطلاعی نسبت به امور مملکت است.

حاکمی که نداند در اذهان افراد اجتماع چه می گذرد، چه نیازهایی دارند و از چه اموری گله مندند، کدام محرومیت های فردی و اجتماعی برایشان دارای توجیه است و درباره کدام یک از آن ها خود را مظلوم می یابند، گردن نهادن به کدام فشار خارجی برای آن ها پذیرفته شده است و در برابر کدام یک معتقد به ایستادگی هستند و... هیچ اطمینانی نسبت به استقرار و دوام حکومت خود نخواهد داشت. زمام داری که این چنین حکومت کند، نمی تواند در تصمیمات حکومتی و سیاست های کشوری واقع بین باشد و مردمش را با خود همراه کند و

دیری نخواهد پایید که چنین دولتی از درون فروخواهد شکست و چنین قدرتی مضمحل خواهد شد.<sup>۱</sup> بنابر فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام این چهره پنهان داشتن زمامداران، آگاهی آنان را از مسائل نهانی قطع می‌کند. در نتیجه، بزرگ در نزد آنان کوچک، و کوچک بزرگ می‌گردد؛ کار نیک زشت، و کار بد نیکو، و حق با باطل آمیخته می‌شود؛ زیرا زمام‌دار به هر حال بشر است و اموری که از او پنهان است را نمی‌داند. از طرفی حق همیشه علامت مشخصی ندارد تا بتوان راست را از دروغ تشخیص داد (همو).<sup>۲</sup>

برای به دست آوردن اطلاعات، دو راه متصور است:

نخستین راه این است که حاکم با بسیج نیروهای مخفی و آشکار و از طریق کانال‌های مختلف، در جریان رخدادها و مسائل مملکتی قرار گیرد؛  
دومین راه این است که حاکم گه‌گاه به طور مستقیم با مردم رابطه داشته باشد و به وسیله خود مردم، از رخدادها و جریان‌ها آگاهی یابد.

از دیدگاه امام علی علیه السلام بهترین راه، راه ارتباط مستقیم با مردم است (فاضل لنگرانی، ۱۳۶۶: ۱۸۳-۱۸۴).

البته راه سومی نیز که برای اطلاع یافتن زمام‌داران و مسئولان جامعه از آن چه در بطن اجتماع می‌گذرد قابل اختیار است، آن است که حکومت برای ابراز مشکلات، توقعات، نیازها، آرمان‌ها و... از سوی اقشار مختلف مردم توسط مطبوعات و سایر رسانه‌های ارتباط جمعی بستری را فراهم آورد.<sup>۳</sup>

جامع راه دوم و سوم، ابراز مسائل از سوی مردم جامعه است و احساس امنیت و آزادی در گفتار، در ثمربخش بودن این دو راه نقش اصلی را ایفا می‌کند. باید رعایا بدانند و اطمینان بیابند که اظهار انتقادات، انتظارات، ایده‌ها و آرزوهای آنان موجب ایجاد مشکلات معیشتی جدیدی برایشان نمی‌شود. آنان باید خود را نسبت به برخوردهای انتقامی اطرافیان ارباب قدرت در امان یابند. امیر مؤمنان علیه السلام به صورتی بسیار زیبا و گویا بر رمز ثمربخش بودن

۱. ریشهٔ فروپاشی ابرقدرتی همچون اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را باید در همین غفلت فرمانروایان آن دیار از خواسته‌های درونی مردم و نیازها، انتظارات و انتقادات آنان جستجو کرد.

۲. وَ الْاِخْتِجَابُ مِنْهُمْ يَفْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا اِخْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَضَعُ عِنْدَهُمُ الْكِبِيرُ وَ يَعْظُمُ الصَّغِيرُ وَ يَقْبَحُ الْحَسَنُ وَ يَخْسُنُ الْقَبِيحُ وَ يَسَابُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ؛ وَ اِنَّمَا الْوَالِي بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ وَ لَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ سِمَاتٌ تُعْرَفُ بِهَا صُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكَذِبِ.

۳. با توجه به قدرت اطلاعاتی سازمان بزرگ K.G.B. در کشور شوروی و ناکارآمدی آن سازمان در امر پیش‌گیری از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، اهمیت درک و دریافت این اطلاعات به نحو مستقیم از سوی ملت (راه دوم و سوم) آشکارتر می‌شود.

مجالست والی با رعایا اشاره کرده و می فرماید:

وَاجْعَلْ لِدَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تَمَرُّعُ هُمْ فِيهِ شَخْصَكَ وَتَجْلِسُ هُمْ مَجْلِسًا عَامًا  
فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَتُقْعَدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَخْرَاسِكَ وَشَرْطِكَ حَتَّى  
يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ؛ (شریف رضی، ۱۴۰۷: ۴۳۹)

و قسمتی از وقت خود را به نیازمندان و دادخواهان اختصاص بده، و در آن هنگام،  
خویشتن را برای رسیدگی به حاجاتشان آماده ساز و در مجلس عمومی بنشین، و برای  
خشنودی خداوندی که تو را آفریده است با آن ها فروتنی کن. در آن روز سپاهیان و  
یاران و نگهبانان و پاسبانان خود را از ایشان بازدار تا این که سخنران آنان بی لکنت و  
گرفتگی زبان و بدون ترس و نگرانی با تو سخن گوید.

امیرالمؤمنین علیه السلام برای تأکید بیشتر بر ایجاد فضای ایمن برای تظلم و دادخواهی و  
اعتراضات رعایا، به فرمایشی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استناد کرده و می فرماید:

فَاتِي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤَخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا  
حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ؛ (همو)

من بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: ملتی که در آن حق ضعیف را به  
آسانی و بدون ترس و نگرانی و بی لکنت زبان از قوی نستانند هرگز پاک و پیراسته  
نمی شود.

## ۲. سبک زندگی مدیریتی - حکومتی مدیران زمینه ساز

درباره «چگونه مدیریت و حکومت کردن» - که از جمله مهم ترین فارق ها میان نظام  
مدیریتی و حکومتی اسلامی با سایر نظام هاست - نکات بدیع و درخوری در قرآن و سنت وجود  
دارد. از آن جا که مدیر زمینه ساز باید جامعه را آماده برپایی حکومت عدل موعود کند، باید خود  
روشی را در مدیریت و حکومت در پیش گیرد که بر الگوی قرآنی و سیره پیشوایان معصوم  
منطبق بوده، جلوه ای از حکومت جهانی مهدوی را به منصف ظهور رساند تا جهانیان با دیدن  
آن شیوه مرضیه حکمرانی، به شوق آمده و خود را برای حاکم معصوم نهایی آماده سازند. در  
حقیقت مدیر زمینه ساز باید آن چنان حکمرانی و مدیریت کند که از ناظران منطقه ای و  
بین المللی دلبری کرده، شعله انتظار را در دل همگان برای چنان حکومتی - که نمونه اعلای  
این حکومت باشد - شعله ور نماید.

استنباط و ارائه همه این روش های مطلوب مدیریتی، در این نوشتار نمی گنجد؛ از این رو به  
بیان برخی از مهم ترین موارد بسنده کرده، تفصیل آن را به مجال دیگری وامی نهیم.

## الف) شایسته سالاری

در قرآن کریم، سخن از امانتی به میان آمده که امر به اداس آن موعظه‌ای نیکو شمرده شده است. خدای سبحان می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً﴾ (نساء: ۵۸)

خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آن‌ها رد کنید و چون میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید. در حقیقت، نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می‌دهد. خدا شنوای بیناست.

در صدر آیه، از ادای امانت و امر خداوند نسبت به رد امانات به صاحبان آن سخن گفته شده است و ظاهر آیه آن است که مخاطب این امر، همه مردم مسلمان هستند. ظاهراً این امر با بحث ما در مسئله حکومت و قدرت و همچنین سبک زندگی مدیریتی مدیران زمینه‌ساز تناسب مستقیمی ندارد؛ اما با دقت در ذیل آیه، به روشنی درمی‌یابیم که خطاب در این آیه به حکام است (بحرانی، ۱۴۱۵: ج ۲، ۱۰۱).<sup>۱</sup> این چنین است که باید آیه را به گونه‌ای دیگر دید و امانت را به نحو دقیق‌تری معنا کرد. تقریباً تمامی مفسران در بیان صدر آیه متذکر شده‌اند که منظور از امانات، تنها امانت‌های مالی نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۳۷۸)، بلکه امانت، معنایی وسیع دارد و هرگونه سرمایه مادی و معنوی را شامل می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۳، ۴۳۰).

فخر رازی، امانت را عبارت از مطلق حقّی که دیگری بر ذمه تو دارد و آن را باید ادا نمایی<sup>۲</sup> می‌داند (رازی، ۱۴۲۰: ج ۴، ۱۱۰).

از آن جا که مخاطب این آیه مدیران، حاکمان و اصحاب قدرت در جامعه هستند و خداوند امر به رد امانت را به عنوان موعظه‌ای نیکو<sup>۳</sup> به شمار آورده است، باید در معنای ویژه‌ای از امانت که در این آیه اراده شده است، تأمل کرد. باید دید آن، چه امانتی است که در اختیار زمام‌داران بوده و خدای سبحان امر به رد آن به اهلش می‌نماید؟

می‌توان ادعا کرد که مراد از امانات در این آیه اساساً امانات مالی نیست؛ زیرا رد چنین

۱. زرارة عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام قال: سألت عن قول الله عز وجل: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾. فقال: ... هم الحكام - يا زرارة - أو لا ترى أنه خاطب بها الحكام؟!

۲. الامانة عبارة عما إذا وجب لغيرك عليك حق فأديت ذلك الحق اليه.

۳. ﴿إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ﴾. (نساء: ۵۸)

اماناتی به حاکمان اختصاص نداشته و ذکر آن در عداد مواعظ نیکو به زمام داران بلاوجه به نظر می‌رسد؛ بلکه مطابق کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه به اشعث بن قیس - والی آذربایجان - مراد از امانتی که در دست حکام است، مسئولیت اجتماعی آنان و کاری است که بر عهده‌شان است<sup>۱</sup> (شریف رضی، ۱۴۰۷: ۳۶۶). به این ترتیب «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» در حقیقت فرمانی است به همه مسئولان، مقامات حکومتی و مدیران در حکومت اسلامی مبنی بر این که اگر فردی را شایسته‌تر و دارای اهلیت بیشتر از خود برای تصدی مسئولیت و مقامی که بر عهده دارند یافتند، باید آن مسئولیت و مقام را به او واگذارند. هر کس که در دستگاه حکومتی دارای جایگاه و موقعیتی است باید همواره دغدغه این را داشته باشد که چنان چه در زیرمجموعه مدیریتی او، یا خارج از آن، فرد صالح‌تری برای به دست گرفتن آن مسئولیت وجود دارد او را شناسایی کرده و استعداد مدیریتی اش را پرورش دهد، تجارب کاری خود را در اختیار او بگذارد و برای واگذاری موقعیت خود به او با مقامات بالاتر وارد صحبت و مذاکره شود.

این مسئله آن چنان اهمیت دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برگزیدن فردی را برای مسئولیتی، در حالی که شایسته‌تر از او در میان قوم وجود داشته باشد، خیانت به خداوند<sup>۲</sup> می‌نامد. آن حضرت قبول مسئولیت و مقام از سوی چنین کسی را مایه تباهی ابدی امور جامعه<sup>۳</sup> به شمار آورده و چنین فردی را کافر<sup>۴</sup> می‌داند.

در پرتو همین کلام نورانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که تناسب میان فقرات آیه مبارکه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ» (انفال: ۲۷)<sup>۵</sup> آشکارتر می‌شود. بر اساس این آیه کریمه، خیانت به خدا و رسولش با خیانت در امانت ملازمه دارد. به گواهی روایت پیشین نیز امانتی که خیانت در آن مستلزم خیانت به خدا و رسول اوست، امانت مقام و موقعیت اجتماعی است. به این ترتیب، این آیه را - که از خیانت در امانت نهی می‌کند - می‌توان به معنای نهی از باقی ماندن در قدرت و مدیریت در جایی که فرد اصلح و شایسته‌تر برای به دست گرفتن زمام امور وجود دارد دانست که مستلزم حرمت چنین بقایی است<sup>۶</sup>.

۱. إِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطَلْعَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ.

۲. أَبُو ذَرٍّ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم مَنِ اسْتَعْمَلَ غُلَامًا فِي عَصَابَةٍ فِيهَا مِنْ هُوَ أَرْضَىٰ لِلَّهِ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ. (مازندرانی، ۱۳۷۹: ج ۱، ۲۵۸)

۳. النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: مَنْ أَمَّ قَوْمًا وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ إِلَى السَّقَالِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (طوسی، ۱۳۶۵: ج ۳، ۵۶)

۴. مَنْ أَمَّ قَوْمًا إِمَامَةً عَمِيَاءَ وَ فِي الْأُمَّةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَقَدْ كَفَرَ. (نباطی بیاضی، ۱۳۸۴: ج ۳، ۱۳۵)

۵. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیامبر او خیانت مکنید و در امانت‌های خود خیانت نورزید.

۶. طبق آن چه در اصول فقه ثابت شده است، اصل در نواهی، دلالت آن‌ها بر حرمت است.



## ب) تصمیم‌گیری بر پایه مشورت

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ  
وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾  
(آل عمران: ۱۵۹)

پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرم‌خو [و پرمهرا] شدی، و اگر تندخو و سخت‌دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و درکار [ها] با آنان مشورت کن. و چون تصمیم‌گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست دارد.

سبب نزول این آیات، جنگ اُحد است و تصمیمی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از مشورت با مسلمانان و پذیرش رأی اکثریت اتخاذ کرد و بر عمل به این تصمیم پافشاری نمود. عواقب سخت و ناگواری که شورای اُحد پیش آورد، ضربه‌ای که بر مسلمانان وارد شد، بزرگانی که از دست دادند، شکاف و تفرقه فکری و جنگی که در اجتماع آنان پدید آمد و نزدیک بود متلاشی شوند، همه از آثار شورا بود که مدینه را بی‌پناه گذاردند و بر خلاف نظر آن حضرت به سوی دشمن پیش راندند (طالقانی، ۱۳۶۲: ج ۵، ۳۹۵). پس از شکستی که مسلمانان در جنگ اُحد متحمل شدند و آسیب سختی که بر دولت نوپای اسلامی وارد شد، نوعی سرخوردگی و خمودی در اهل مدینه به وجود آمده بود و در دل، پیامبر صلی الله علیه و آله را سرزنش می‌کردند که اساساً چرا در امر جنگ با اصحاب مشورت کرده و تسلیم رأی آنان شده است؟ به‌ویژه این‌که چرا بر سر تصمیم اولیّه پافشاری کرده است؟<sup>۱</sup> این مسئله سبب شد عده‌ای از مسلمانان به تخطئه رسول خدا صلی الله علیه و آله بپردازند و شیوه عمل ایشان در مسائل اجتماعی و از جمله جنگ اُحد را نادرست بدانند. از همین روست که در آیه شریفه التفاتی به کار رفته است؛ چون در آیات پیشین خطاب، متوجه عموم مسلمین بود و در این آیه، متوجه شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله شده و خطاب در حقیقت باز به عموم مسلمین است. باید دید چرا خطاب را به شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله برگردانید؟ این آیات آمیخته با لحنی از عتاب و سرزنش است؛ به دلیل این‌که می‌بینیم خدای تعالی هر جا که مناسبت داشته از مردم به دلیل نافرمانی‌هایشان اعراض کرده است و یکی از

۱. همان اکثریتی که رأی به جنگیدن در خارج شهر داده بودند، پس از اتمام رأی‌گیری و اخذ تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به رأی خود (بر خلاف رأی رسول خدا صلی الله علیه و آله) پشیمان شده و تغییر رأی خود را به ایشان اطلاع دادند؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله بر عمل به تصمیم گرفته شده پافشاری کرد. (نک: ابن هشام، بی‌تا: ج ۳، ۶۸؛ یعقوبی، بی‌تا: ج ۲، ۴۷؛ واقدی، ۱۴۰۹: ج ۱،

آن موارد، همین آیه مورد بحث است که متعرض یکی از حالات آنان است؛ حالتی که به نوعی با اعتراضشان به رسول خدا ﷺ ارتباط دارد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۵۶).

آیات مورد بحث، با تأیید سیره مدیریتی - حکومتی پیامبر ﷺ بر دو اصل «مشورت پیش از تصمیم‌گیری» و «استواری پس از گرفتن تصمیم» تأکید می‌ورزد. زمام‌دار دولت اسلامی باید در تصمیم‌گیری‌ها و جعل قوانین اجتماعی - سیاسی بر اساس مشورت با رعایا مشی کند. او نباید در تشخیص امور، تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری خویشتن را بی‌نیاز از دیگران دانسته و دچار خودمحوری گردد؛ اما پس از تصمیم گرفتن و تصویب قانون، دیگر نباید اجازه قانون‌شکنی را به کسی بدهد، بلکه باید با قاطعیت و صلابت نسبت به عملی کردن تصمیم و ضابطه مصوب پافشاری نموده و از اعتراضات معترضان نهراسد.

از یکایک فقرات این آیه کریمه می‌توان استفاده کرده و سبک زندگی مدیریتی - حکومتی مدیران جامعه زمینه‌ساز را در سیره حکومتی مقبول استنباط نمود؛ زیرا سبب نزول آیه دقیقاً ناظر به مسئله‌ای اجتماعی است که در پی یک تصمیم حکومتی (مشورت در امور جنگی و پافشاری بر اجرای آن) بروز نموده است.

#### ج) سعه صدر در برابر مخالفت‌ها و اعتراضات اجتماعی مسالمت‌آمیز

در آیه کریمه به عنوان رحمتی از جانب خداوند از نرم‌خویی و مدارای پیامبر اکرم ﷺ سخن به میان آمده است.<sup>۱</sup> این نرم‌خویی نشان‌دهنده سعه صدر و قدرت تحمل فراوانی است که آن حضرت در برابر اعتراضات و مخالفت‌های زبانی افراد جامعه تحت حاکمیت خویش از خود بروز می‌داد و در آیه، از آن به عنوان رمز بقای همبستگی ملی و ماندگاری دولت آن حضرت نام برده شده است. توجه به سبب نزول آیه و دقت در شرایط روحی سنگینی که بر جان رسول الله ﷺ سيطرة افکننده بود (تلخی شکست سخت جنگ اخذ و شهادت مظلومانه و فجیع حمزه سیدالشهدا و ...) عظمت این سعه صدر را آشکارتر می‌کند. مدیر جامعه اسلامی وظیفه دارد برای ابقای حاکمیت اسلامی، از چنین تحمل فراوانی برخوردار بوده و از پیامبر اعظم ﷺ درس نرم‌خویی بگیرد و در بالابردن آستانه تحمل خود در برابر اعتراضات اجتماعی و تظاهرات مسالمت‌آمیز بکوشد.<sup>۲</sup> مسلم است که قاطعیت و اقتدار زمام‌دار آن‌گاه بروز می‌کند که این مخالفت‌ها جنبه عملی پیدا کرده و صورت قانون‌شکنی به خود گیرد و در این حالت است که

۱. «فِيمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ». (آل عمران: ۱۵۹)

۲. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا». (احزاب: ۲۱)

دیگر جای هیچ‌گونه اغماض و تخفیفی وجود ندارد؛ اما تا زمانی که اعتراض معترضان به مقابلهٔ رو در رو و عملی با حکومت منجر نشده است، باید آزادی تظاهر به مخالفت را به آنان داد تا آن‌چه در دل دارند با مسالمت ابراز کنند. این آزادی اعتراض علنی موجب می‌شود گلایه‌ها و مخالفت‌های شهروندان شکل مبارزه با اساس حکومت را به خود نگیرد، بلکه در همان حدّ موضعی و مقطعی باقی بماند.

#### د) عدم اخلال در وحدت و انسجام ملی با گفتار یا رفتار

فقرهٔ «لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» به دو صفت از صفات عدمی رسول گرامی اسلام ﷺ اشاره می‌کند و نبودن آن دو را در وجود رهبر امت اسلام به عنوان سرّ تداوم وحدت و انسجام جامعهٔ تحت حاکمیت ایشان می‌شناساند. به بیان آیهٔ کریمه، راز استقرار دولت رسول الله ﷺ آن است که ایشان «فَظًّا» نبود، همان‌سان که «غلیظ القلب» نیز نبود.

«فظ» در لغت به معنای کسی است که سخنانش تند و خشن است و «غلیظ القلب» به کسی می‌گویند که سنگ دل باشد و انعطاف و محبتی نشان ندهد. بنابراین، این دو کلمه گرچه هر دو به معنای خشونت است، اما یکی غالباً دربارهٔ خشونت در سخن و دیگری دربارهٔ خشونت در عمل به کار می‌رود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۳، ۱۴۱).

به دیگر سخن، مدیر جامعه باید در هر موضع‌گیری و اعلام رأی به نحو کاملاً سنجیده و با رعایت تمامی جوانب امر سخن بگوید؛ همان‌سان که باید در هر مقام مناسب با مصلحت و حکیمانه عمل کند. او اجازه ندارد همهٔ آن‌چه به ذهنش متبادر می‌شود فی‌البداهه بر زبان براند و از سر خشم یا شادی سخنی ناروا گفته یا عملی ناصواب از خود بروز دهد. گاه یک گفتار ناسنجیده یا یک رفتار ناپخته تا دیرزمانی جامعه را دچار تشتت و نابسامانی نموده، هزینهٔ فراوانی برای بازگرداندن وضعیت سابق بر حاکمیت تحمیل می‌کند. هر کلامی که از دهان زمام‌دار خارج می‌شود، هر موضع‌گیری که دربارهٔ مسائل سیاست خارجی و داخلی ابراز می‌کند و هر نامه و پیامی که برای مردم خود یا سران کشورهای دیگر ارسال می‌دارد، چنان‌چه از پیش مورد دقت و مطالعهٔ صاحب‌نظران قرار نگرفته باشد می‌تواند نظام و مردم را دچار مشکلات داخلی و خارجی کند.

ظالم آن قومی که چشمان دوختند  
 و ز سخن‌ها عالمی را سوختند  
 عالمی را یک سخن ویران کند  
 رو بهان مُرده را شیران کند

(مولوی، ۱۳۶۳: ج ۱، ۹۸)

## ه) گذشت از خطاهای دیگران

گذشت از سجایای اخلاق فردی بوده و در آیات و روایات فراوانی بر آن تأکید شده است؛ گاه به صورت دعا و درخواستی از درگاه ایزد متعال و گاه به صورت مدح و ثنای کسانی که آراسته به این کرامت اخلاقی هستند. از این رو میان حاکم و محکوم تفاوتی نیست؛ بلکه همان قدر که رعیت به عفو نسبت به دیگران توصیه شده است، والی نیز مخاطب چنین اندرزی است. اما سخن در این است که آیا این سجیه اخلاق فردی، در مختصات اخلاق مدیریتی - حکومتی نیز یک سجیه تلقی می‌شود؟ و آیا به همان میزان که عفو در اخلاق فرد زمام‌دار پسندیده است، در اخلاق زمام‌داری نیز مطلوب است؟

بسیاری از حاکمان و قدرتمندان دیروز و امروز جوامع بشری را می‌بینیم و می‌خوانیم که در برخورد با خاطیان دُره‌ای گذشت و اغماض از خود نشان نمی‌دهند و آن را مایه تباهی مُلک می‌شمارند.<sup>۱</sup> اینان شاید در اخلاق فردی اهل عفو و اغماض باشند و به راحتی از قصور و حتی تقصیر دیگران نسبت به حقوق شخصی خویش بگذرند، اما آن‌گاه که پای جایگاه اجتماعی و مسئولیت سیاسی‌شان در میان باشد، هیچ‌گونه اغماضی را روا نمی‌دارند. اما آن‌چه از این آیه به دست می‌آید، خلاف چنین تفکری است.

در این آیه، پیامبر ﷺ را در هیئت یک زمام‌دار مشاهده می‌کنیم که با گروهی از شهروندان خطاکار مواجه است که نه تنها شکستی هولناک را بر ارتش اسلام وارد کرده‌اند، بلکه زبان به طعن و نکوهش رهبر جامعه گشوده و او را در این شکست مقصّر تلقی می‌کنند. در این موقعیت است که خداوند سبحان به رسول گرامی اسلام ﷺ روش برخورد با خطاکاران را آموزش داده و می‌فرماید:

﴿فَاعْفُ عَنَّهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾

پس، [نه تنها] از آنان درگذر [بلکه] و برایشان آمرزش بخواه.

حاصل آن که در منطق اسلام، عفو و اغماض نسبت به خطای رعایا از اخلاق زمام‌داری بوده و مدیر جامعه باید با دیده محبت و گذشت به مردم خویش بنگرد. او نه تنها باید تندی‌ها و اعتراضات آنان را با کيفرو عقوبت دنیوی پاسخ ندهد، بلکه برای عقوبت اخروی احتمالی این اعتراض و تندی نیز اندیشه کرده و از درگاه خداوند طلب مغفرت نماید.

۱. تعبیر «الْمَلِكُ عَقِيمٌ» در توجیه بدگمانی و بی‌گذشتی محمدرضا پهلوی نسبت به دیگران، در بخش‌های مختلف کتاب *خاطرات علم* تکرار شده است (نک: علم، ۱۳۸۳).

## نتیجه

مدیرزمینه‌ساز جامعه، در سبک زندگی فردی و مدیریتی خویش، باید آن‌سان عمل کند که جامعه تحت مدیریت خویش را به جامعه‌ای منتظر و زمینه‌ساز ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام مبدل نماید و معیارهای چنین جامعه‌ای را محقق سازد. شهروندان را با آن سبک زندگی پرورش دهد تا زمینه اجتماعی برای ظهور منجی موعود فراهم شود.

این امر در دو حوزه سبک زندگی فردی و سبک زندگی مدیریتی - حاکمیتی مدیرزمینه‌ساز الزاماتی را در پی دارد و گونه‌ای را لازم می‌دارد که در این نوشتار بخشی از آن را از قرآن و سنت استخراج و استنباط کردیم.

بر اساس آن چه گفته شد، یک مدیر جامعه منتظر و مدیری که قصد زمینه‌سازی برای ظهور حضرت ولی عصر و درک دولت آن حضرت را دارد، در عرصه اعمال فردی باید اهل ورع و تقوای فردی و سیاسی باشد، با شهروندان جامعه با فروتنی و تواضع برخورد کند و آنان را ولی نعمت خود بداند، نسبت به فرودستان جامعه برتری طلبی و برتری بینی روا ندارد، همنشینی با مردم عادی را بر خود هموار داشته و همواره در دسترس نیازمندان باشد.

مدیرزمینه‌ساز در عرصه زندگانی مدیریتی - حکومتی باید شایسته سالاری را شعار عملی خود قرار دهد، تصمیم‌گیری خود در امور را بر اساس مشورت مبتنی سازد، در برابر مخالفت‌ها و اعتراض‌های اجتماعی مسالمت‌آمیز با سعه صدر برخورد کند، حفظ وحدت و انسجام ملی را همواره مد نظر داشته، مراقب باشد با گفتار یا رفتار خود اخلاقی در آن ایجاد نکند و نسبت به خطاهای شهروندان با گذشت و عفو برخورد نماید.

## منابع

- ابن سعد، محمد، *الطبقات الكبرى*، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- ابن هشام، عبدالملك، *السيرة النبوية*، بيروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- اربلی، علی بن عیسی، *كشف الغمة فی معرفة الائمة*، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
- اعتصامی، پروین، *دیوان قصائد، غزلیات، تمثیلات و مقطعات*، تهران، چاپخانه مجلس، چاپ چهارم، ۱۳۳۳ش.
- بحرانی، سید هاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، مؤسسه البعثة، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- حزانی، حسن بن شعبه، *تحف العقول*، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
- رازی، فخرالدین، *مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق.
- شریف رضی، محمد بن حسین، *نهج البلاغه*، ترجمه: سید جعفر شهیدی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۸ش.
- \_\_\_\_\_، *نهج البلاغه*، تصحیح: صبحی الصالح، قم، مؤسسه دار الهجرة، ۱۴۰۷ق.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *من لایحضره الفقیه*، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.
- طالقانی، سید محمود، *پرتوی از قرآن*، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ش.
- طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *التهدیب*، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵ش.
- علم، امیر اسدالله، *یادداشت های علم*، ویرایش: علی نقی علی خانی، تهران، انتشارات مازیار، چاپ پنجم، ۱۳۸۳ش.
- فاضل لنکرانی، محمد، *آیین کشورداری از دیدگاه امام علی (علیه السلام)*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۶ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵ش.
- مازندرانی، ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابي طالب (علیه السلام)*، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق.
- ماکیاولی، نیکولو، *شهریار*، ترجمه: داریوش آشوری، تهران، کتاب پرواز، چاپ اول، ۱۳۶۶ش.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.

- مكارم شيرازى، ناصر، تفسير نمونه، تهران، دار الكتب الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش.
- منتسكيو، روح القوانين، ترجمه: على اكبر مهتدى، تهران، انتشارات اميركبير، چاپ هفتم، ۱۳۵۵ ش.
- مولوى، جلال الدين محمد بن محمد بن حسين، مثنوى معنوى، تصحيح: رينولد. ا. نيكلسون، نصرالله پورجوادى، تهران، انتشارات اميركبير، ۱۳۶۳ ش.
- نباطى بياضى، على بن يونس، الصراط المستقيم، نجف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۴ ق.
- نعمانى، محمد بن ابراهيم، الغيبة، ترجمه: محمد جواد غفارى، تهران، نشر صدوق، چاپ دوم، ۱۳۷۶ ش.
- \_\_\_\_\_، الغيبة، تهران، مكتبة الصدوق، ۱۳۹۷ ق.
- واقدى، محمد بن عمر، كتاب المغازى، تحقيق: مارسدن جونز، بيروت، مؤسسة الأعلمی، چاپ سوم، ۱۴۰۹ ق.
- يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، تاريخ يعقوبى، بيروت، دار صادر، بى تا.

